

زیر چتر شعر

نیره سادات هاشمی



عنوان کتاب: باران بهانه بود
شاعر: جواد محقق
تصویرگر: علی نامور
ناشر: پیدایش
نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۸۶
شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۴۸ صفحه
بها: ۱۵۰۰ تومان

مدتها بود که مجموعه‌ای مستقل برای گروه سنی «د»، کم‌تر به دست می‌آمد؛ مجموعه‌ای که برای این گروه سنی باشد و در شکل و ارائه و آثار، شاخصه‌های مناسب گروه سنی مخاطب را رعایت کرده باشد. این روزها بازار نشر آثار کودک و نوجوان، در دست آثاری است که بیشتر جنبه سرگرمی دارند تا کتاب! پس از «کتاب سرگرمی»‌ها - که تنها مناسب گروه‌های سنی خردسال است - کتاب‌های مناسب گروه سنی «ج و د» انگشت‌شمارند. «کتاب سرگرمی»‌های مناسب گروه‌های سنی پایین نیز غالباً در محتوا و مضمون تکراری هستند و یا ترجمه‌ای ناقص - بدون اشاره به نویسنده اثر با تصاویر اصلی (original) - از آثار خارجی‌اند.

این مشکل در شعر نوجوان، پیچیده‌تر و جدی‌تر است. کتاب‌های شعر نوجوان بسیار محدود و انگشت‌شمارند و آثار منتشر شده نیز چون حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند، درگیر پیچیدگی‌های زبان و تصویرهای انتزاعی، در فضایی بین شعر نوجوان و بزرگسال معلق هستند. به نظر می‌رسد شاعران ما فراموش کرده‌اند که باید برای نوجوانی شعر بگویند که از کودکی فاصله گرفته است، اما هنوز نمی‌تواند فضاهای رایج در شعر بزرگسال را درک کند. شاید همین بلاتکلیفی و نبود مجموعه‌های مناسب برای نوجوانان است که جایی برای کتاب‌های شعر در کتابخانه‌های شخصی نوجوانان باز نکرده است. به استثنای نوجوانان علاقه‌مند به ادبیات - شعر - کم‌تر نوجوانی را می‌بینی که به جز شعرهای کتاب‌های درسی‌اش، در اوقات فراغت شعر بخواند. بیشترین وقت مطالعه این گروه سنی، به مطالعه ادبیات داستانی (رمان - داستان‌های کوتاه و علمی تخیلی...) اختصاص یافته است.

شاید این دوره را برای شعر کودکان و نوجوانان باید دوره گسست نامید؛ چون در سال‌های قبل ما با شمار قابل قبولی از

آثار - شعر - برای این گروه سنی روبه‌رو بودیم. در دو دهه ۶۰ و ۷۰، به‌خصوص در سال‌های بین ۶۶ تا ۷۸، کتاب‌های خوبی در زمینه شعر نوجوان چاپ شد؛ کتاب‌هایی که حتی اگر متأثر از فضاهای فکری و اجتماعی آن دوران (مثل جنگ و...) بودند، با تمام ضعف و قوت‌ها، صرفاً برای این گروه سنی و با توجه به فضاهای قابل دریافت برای این گروه، شکل گرفته و عرضه می‌شدند. برعکس کتاب‌های امروزی که بیشتر برای کسب درآمد، با شکلی کاملاً بازاری عرضه می‌شوند. گروهی نیز در برزخ موج‌های بی‌هویتی و بی‌مضمونی که شعر معاصر را سرگردان کرده است - گرفتار هستند. کتاب‌های شعر نوجوان امروزی یا کاملاً مخاطب خود را پشت سر گذاشته‌اند و به جز شکل ارائه کتاب، فرقی بین آن‌ها و آثار بزرگسال نیست یا آن قدر مبتلا به تکرار و فضاهای کهنه و قدیمی‌اند که حرف تازه‌ای برای گفتن به مخاطب خود ندارند. در این میان، کم هستند مجموعه‌هایی که بتوان آن‌ها را به عنوان مجموعه‌های مناسب برای این گروه سنی معرفی کرد.

اما مجموعاً «باران بهانه بود»، این امید را به مخاطب شعر نوجوان می‌دهد که هنوز هم دل‌هایی برای این گروه سنی می‌تپد و چشم‌هایی واقعیت‌دراخت‌های او را می‌بیند.

در این مجموعه، شاعر بیست اثر را در قالب‌های نیمایی و چارپاره برای گروه سنی نوجوان آورده است. این کتاب هم مثل هر مجموعه دیگری خالی از اشکال نیست، فراز و فرودهایی دارد و تکرار را در آن می‌بینیم. شاعر در کنار شعرهای زیبا، شعرهای ضعیف هم دارد، اما در تمام کتاب حضور مخاطب نوجوان حس می‌شود و این یک ویژگی خوب است. شاعر تنها زمانی مخاطب خود را فراموش می‌کند که از دریچه‌ای تعلیمی به او می‌نگرد؛ مثل معلمی که درس‌هایش را برای کودکان نوآموزش طرح می‌کند، اما به شیوه‌ای کلیشه‌ای و فرمایشی. شعرهای این مجموعه را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. هر گروه بیان‌کننده ویژگی‌ای از این کتاب هستند و فراز و فرودهایی که شاعر در این مجموعه طی کرده است. سیر بررسی شعرها از ضعیف به قوی است:

الف - گروه اول

شعرهایی را شامل می‌شوند که مغلوب فضاهای تکراری‌اند. شاعر در تخیل (تصویرسازی...) زبان و مضمون این آثار حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. فضاهای طرح شده، متأثر از شعرهای قدیمی نوجوان است. این چند اثر متعلق به ابتدای کتاب است: چارپاره «دست خالی» (صفحه ۴)، «چشم‌انتظار باغ» (صفحه ۶)، «کالاغان آن باغ» (صفحه ۸).

«چارپاره دست خالی»: به مضمونی قدیمی و تقریباً تکراری می‌پردازد. فقر از آن دست مضامین اجتماعی است که دست‌مایه طرح آثار فراوانی در شعر کودک و نوجوان شده است. البته در سال‌های اخیر، کم‌تر این مضمون را در شعر این گروه سنی می‌بینیم. اگر مضمونی در این مورد آمده، بیشتر تکراری است و نگاه جدیدی ندارد. چارپاره «دست خالی» هم جزو همین آثار است. به نظر می‌رسد تمام چارپاره فقط برای گنجاندن ترکیب «دست خالی» سروده شده است. در بند سوم، شاعر برای رساندن مضمون مورد نظرش، از یک اصطلاح عامیانه استفاده می‌کند. در حالی که مخاطب با این اصطلاح مانوس نیست و معلوم نیست بتواند منظور شاعر را دریابد؛ چرا که معمولاً دعوت به داخل خانه یا اتاق می‌شود، نه روی قالی!

ننه می‌گوید آرام: «بیا تو، روی قالی»

پدر می‌گوید، اما: «چه طوری، دست خالی؟!»

به نظر می‌رسد شاعر این اصطلاح را فقط برای قافیه کردن با ترکیب «دست خالی» به کار برده است!

«چشم‌انتظار باغ»: مخاطب از همان ابتدا با خوانش نام شعر، دچار مشکل می‌شود. او تا قبل از خواندن بیت اول، نمی‌داند



که با چه تکیه‌ای باید نام این شعر را بخواند. - «چشم انتظارِ باغ» یا «چشم انتظارِ باغ»
 در این چارپاره، شاعر با زبان نوجوان اما از منظر بزرگسال، با ترکیبات و تصاویر کلی منظورش را طرح می‌کند؛ ترکیب‌ها و مضامینی که غالباً در شعر پس از انقلاب (بزرگسال)، بارها از آن‌ها استفاده شده است. تمام این تعابیر، در حوزه شعر بزرگسال هم تکراری و کلیشه‌ای هستند. نوجوان اگرچه به سنی رسیده که دایره واژگان و گستره اندیشه‌هایش - در مقایسه با کودک - بزرگ‌تر شده است، این تعابیر را یک مفهوم کلی می‌پندارد. شاعر در کنار طرح این مقولات، هرگز جاذبه تصویری تازه‌ای برای مخاطبش ایجاد نمی‌کند.

ارتباط محور عمودی شعر در بند اول ضعیف است. اگر شاعر در مصرع آخر این بند، ضمیر مفعولی «ش» را کنار واژه انتظار نمی‌آورد، این ارتباط به‌طور کامل قطع می‌شد:

«دیشب پدر می‌گفت: "فرزند! خوب!"

چشم انتظار باغ بار آور بمانید

تا صبح برگردد به این شهر شب‌آباد

با خود سرود انتظارش را بخوانید.^۲

ناگفته نماند که در این دو بیت، شباهت زیبایی هم بین واژه «چشم» و «شهر شب‌آباد» ایجاد شده است! در بند دوم این چارپاره، علی‌رغم تصویر زیبای بیت دوم آن، واژه‌های «توفان» و «انقلاب» مفهومی منفی و متفاوت با دیدگاه مورد نظر شاعر، به مخاطب القا می‌کنند:

«می‌آید از آن سوی دریاها ی باور

مردی که توفان است نام انقلابش

می‌آید و می‌خواند آواز رهایی

می‌روید از هر سوی، مردی در رکابش^۳

واژه «انقلاب» خود به معنی دگرگونی و برهم‌زدگی است. آن وقت انقلابی که نامش توفان باشد، به هیچ‌وجه دیدگاه مثبت شاعر را نسبت به این «انقلاب» به ذهن مخاطب متبادر نمی‌کند.

شعر «کلاغان آن باغ»: یک روایت است. در آغاز به خوبی در قالب نیمایی جای گرفته است، اما هر چه در محور عمودی شعر به جلو می‌رویم، به نثر نزدیک‌تر می‌شود. شاعر با حذف چند صحنه از شعر می‌توانست فضای اثرش را از نثر دور کند. اطناب‌ها نمی‌گذارند که شعر به وقوع بپیوندد. هر چه پیش‌تر می‌رویم، نثروارگی اثر آشکارتر می‌شود. مفهوم این اثر، در عین سادگی زبان، مبهم است. مشخص نیست کلاغ‌ها در این اثر نماد مثبت هستند یا منفی؟ فضای مورد نظر شاعر مبهم است. شاعر در ابتدای شعر می‌گوید:

«کلاغان دیگر / چکیدند بر شاخه‌های درختان اطراف / و ناگاه صحرا /

پرزاز قارقار سیاه کلاغان شد و ترس...^۴، ولی در ادامه می‌آورد: «دوباره صدای کلاغان / پریشانی باغ را بیشتر کرد»^۵ خاطره شاعر در کجا شکل گرفته است؟! «صحرا» یا «باغ»؟

توضیحات شاعر به شکل جملات معترضه، فقط به منظور شدن اثر کمک می‌کنند و هیچ ابهامی را از شعر نمی‌زدایند:

«دو دهقان - یکی بیل در دست / و آن دیگری بار بر دوش - /

به هم خیره ماندند.»

«... یکی از دو دهقان - / که موهای جوگندمی داشت - /

سرش را...»^۶

شاعر در آغاز روایت، خاطره‌ای در

گذشته را مطرح می‌کند. او باید برای

یادآوری این خاطره، از صفت اشاره به دور استفاده می‌کند، اما صفت اشاره

به نزدیک را به کار می‌برد. «ولی یاد این روز در خاطرماند.»^۷

تداخل زمان‌ها و استفاده از فعل‌ها و نشانه‌های زمان گذشته و حال به جای یکدیگر - که در پایان شعر در فعل به وقوع می‌پیوندد: «پدر رفت جبهه / ولی برنگردید»^۸ (به جای برنگشت)، زبان اثر را ضعیف کرده است. از شاعر به نظر بعید می‌رسد که «ما» را جمع ببیند؛ حتی در شعری محاوره‌ای!

«... روی دستش به ماها نشان داد» و یا «دو دهقان خودش را به ماها رسانید.» استفاده

از رسانید به جای «رساند» نادرستی (ماها) را بیشتر می‌نماید. در قسمت انتهایی می‌خوانیم:

به نظر می‌رسد شاعران ما
 فراموش کرده‌اند که باید
 برای نوجوانی شعر بگویند
 که از کودکی فاصله گرفته است،
 اما هنوز نمی‌تواند فضاهای رایج
 در شعر بزرگسال را
 درک کند



«دو دهقان، پدر بود و بابابزرگم / که هنگام کارش توی مزرعه / شعر می‌خواند». شکستگی وزن در (توی مزرعه) و نیز نامشخصی فاعل (ش) در کارش، بر ناروانی می‌افزاید.

ب- گروه دوم

در این گروه آثاری از این کتاب- قرار می‌گیرند که تقریباً نمی‌توان مشکلی جدی برای آن‌ها ذکر کرد؛ تنها پاره‌ای ضعیف تألیف‌ها یا کهنه‌گرایی‌ها- از نظر مضمون و یا تصویر- بر آن‌ها وارد است. اگر پیشنهادی برای بهتر شدن هر سطر یا بیت، از این گروه به نظر می‌رسد، باید این پیشنهاد را با احتیاط مطرح کرد، تا مبادا لطمه‌ای به ساختار ظاهری و محتوایی شعر وارد کند. بیشتر آثار این گروه جوششی هستند تا کوششی و به خوبی روشن است که از ناخودآگاه شاعر تراویده‌اند. به مرور اجمالی این آثار می‌پردازیم:

- **دنیای نوجوانی ما:** چارپاره‌ای است که شروعی خوب و پایانی سنجیده دارد. مضمون این چارپاره چندان تازه نیست، ولی تصویر و کلمه‌های کلیشه‌ای و تکراری هم ندارد. مخاطب از مرور شعر لذت می‌برد. زبان ساده و وزن روان اثر کمک می‌کند آن را به خاطر بسپارد. با وجود این نکات مثبت، شاعر در بیت پنجم به جای قید «هنوز» باید از قیده‌های دیگری مثل «هم‌چنان» و «همان‌طور» استفاده می‌کرد:

«کاش ما هم هنوز می‌ماندیم
توی آن سال‌های آبی‌رنگ»^۹

در بیت:

«توی آن ماه‌های سبز و سفید
توی آن هفته‌های شاخه و سنگ»^{۱۰}، به جز تناسب ماه و هفته، چه تناسبی بین اجزای این بیت برقرار است؟ در بند آخر حرف «ی» از واژه پایمان حذف شده است تا اشکالی در موسیقی کناری و بیرونی شعر به وجود نیاید؛ هر چند لطمه‌ای جدی به شعر وارد نمی‌کند، زیبا هم نیست:

«کاش دنیای نوجوانی ما
مثل یک کوچه زیر پامان بود
کاش دنیای ما پدرها هم
مثل دنیای بچه‌ها مان بود»^{۱۱}

- **در شط شعر** را شاعر به زنده‌یاد «سلمان هراتی» تقدیم کرده است. در این شعر، مخاطب علاوه بر آشنایی با این شاعر فقید، با نام کتاب‌های او نیز به‌گونه‌ای آشنا می‌شود. شاعر برای بیان دیدگاه‌هایش راجع به سلمان، خودآگاه یا ناخودآگاه، زبان و تصاویرش به سبک زبان و تصاویر «مرحوم سلمان هراتی» نزدیک شده است. گاه به نظر می‌رسد، این سلمان است که از زبان شاعر این کتاب، با مخاطب سخن می‌گوید. استفاده مناسب شاعر از نشانه‌هایی که ذهن مخاطب را با این شاعر پیوند می‌زند، مثل «مرز دشت» و نام کتاب‌های او («از آسمان سبز» و «دری به خانه خورشید»)، این فضا را پُررنگ‌تر می‌کند.

- **مثل آسمان**، چارپاره‌ای در حال و هوای شهادت حضرت علی (ع) است. شاعر در این چارپاره، علی‌رغم ضعف‌هایی که گاه بر زبان و تصاویرش غالب شده، به کشف‌های زیبایی هم دست یافته است؛ مثل تشبیه زیبایی بیت اول این چارپاره:

«کسی در کوچه‌های شیری صبح
به سوی مسجد کوفه روان
بود.»^{۱۲}

شاعر «کوچه‌های صبح را شیری‌رنگ» تصور کرده است. تناسب رنگ شیر با سپیدی صبح، با مفهوم صبح و صبحانه و با اتفاقی که در ادامه این شعر در جریان است، یعنی شیر آوردن یتیمان برای علی (ع) قابل توجه است که به تمام این موارد، تداعی مفهوم «کهکشان راه شیری» را هم باید افزود.

در همین چارپاره، گاه ضعف‌هایی هم بر زبان و تشبیه‌های شاعر چیره می‌شود؛ مثل مصرع اول بیت دوم: «کسی که هم‌چو دریا پاک می‌زیست.»^{۱۳} شاعر به جای واژه «هم‌چو» می‌توانست از «مثل» استفاده کند تا از روانی کلامش نگاهد.

ترکیب‌های «خداورد» و «خطریو»- در بند دوم- ترکیب‌های زیبایی نیستند؛ ضمن این که موسیقی نازیبایی هم به بیت می‌بخشند. «خداورد» اضافه مقلوب «مرد خداست» و خطریو «صفت فاعلی مرخم» خطریوبنده و این ترکیب‌ها زبان اثر را دچار

«شاید بتوان اندیشه را
نوعی تفکر و تأمل پدیدارشناسانه
نسبت به مجموعه هستی،
تعریف کرد؛ تفکری که در آن
«تأمل» صورت می‌گیرد و
"قابلیت اعتنا" می‌یابد.» شاعر،
به خوبی به این نکته توجه دارد



پیچیدگی‌های لفظی می‌کند:

«کمی بعد آن خدامرد خطریو اذان گفت و نماز آغاز گردید.»^{۱۴}
با وجود موارد فوق، نباید بند زیبا و درخشان این چارپاره را از نظر دور داشت. شاعر در این بند، به خوبی از نشانه‌های تصویری و «زبان»، برای رسیدن به مضمون مورد نظرش استفاده کرده است. انتخاب به‌جا و مناسب قافیه‌های «شوم» و «محتوم»، ضمن جانی که به موسیقی کناری اثر می‌بخشد، به شاعر در نیل به منظور مورد نظرش بسیار کمک می‌کند:
«سحر آهسته می‌آمد که شاید نگیرد دامنش را فتنه‌ای شوم

شب اما با شتاب از شهر می‌رفت که بگریزد از این تقدیر محتوم»^{۱۵}
واژه «محتوم» از آن دست واژه‌هایی است که شاید چندان مناسب فضای شعر نوجوان نباشد و در دایره لغت‌های این گروه سنی ننگند، اما شاعر از این واژه مناسب و به‌جا استفاده کرده است؛ به طوری که با وجود نشانه‌ها و تصویرهای داده شده در مصرع‌های قبلی، نوجوان به خوبی منظور شاعر را درک خواهد کرد. چه بسا کلمه‌ای نیز به فرهنگ لغات ذهن او بیفزاید.
راه دیگر: یک شعر نیمایی است. شاعر در این شعر می‌خواهد پاییز و مرگ برگ‌ها را در ذهن مخاطبش به تصویر بکشد و از این فضا برای انتقال اندیشه‌ها و تجربه‌هایش استفاده کند:

«آمدید و زیر پای عابران / دانه‌دانه خرد می‌شوید / مثل آن کسی که خویش را به بادها سپرد، / می‌شوید»^{۱۶}
اما قسمت پایانی شعر، قدری انتزاعی است. مخاطب نمی‌تواند این قسمت را به راحتی درک کند:
«آمدید و دست سرنوشت / پشت سیم‌های آهنی / - مثل یک پرنده در قفس- / راه دیگری برای تان نوشت.»^{۱۷}

منظور شاعر از «سیم‌های آهنی»، فلس‌های سیمی حصارهاست که در پاییز برگ درختان به آن‌ها گیر می‌کند!
- **مدرسه آسمان**، شاعر در این شعر، خواسته آسمان را به صورت یک مدرسه در چشم مخاطب خود به تصویر بکشد. زبان ساده است، اما ترکیب‌ها، تشبیه‌ها و تصاویر، کلیشه‌ای و تکراری هستند، مثل «درس نور» و یا در این سطرها: «آفتاب / - که مدیر مدرسه‌ست - / بسته‌ای مداد شمعی کمان / هدیه می‌دهد به او...»^{۱۸} چون کلمه «رنگین کمان» در موسیقی اثر نمی‌گنجید، شاعر تنها به آوردن «واژه کمان» اکتفا کرده است. این استفاده ناقص، هم به زیبایی زبان اثر لطمه زده و هم مفهوم اثر را مبهم کرده است. کمان در همه ادبیات ما تاکنون تشبیهی برای خمیدگی و انحنای بوده است؛ لذا وقتی استفاده می‌شود، اولین چیزی که به ذهن می‌رسد، همین شباهت است، در حالی که این‌جا چنین چیزی معنا ندارد.

شاعر این شعر را با کنایه‌ای «ناآشنا» برای مخاطب امروزی به پایان می‌برد:
«از کتابخانه بزرگ کهکشان / جلد اول کتاب صبح را بگیرد و / شعر یک شهاب‌سنگ را / روان کند.»^{۱۹}
در اصطلاح گذشتگان - که بیشتر در مکتب‌خانه‌ها رایج بوده است - «روان کردن» یعنی «حفظ کردن». این اصطلاح امروزه رایج نیست و مفهوم آن برای مخاطب گنگ است.

شعرهای «از میان قصه مادربزرگ»، «شکوفه‌های کوچک ترانه‌خوان» و «آن پرنده» اگرچه تنها یک اتفاق را روایت می‌کنند، گویای تصاویر این شعرها برای مخاطب آشناست. این تصاویر، نوشتار زیبایی از تجربه‌های معمول او در زندگی هستند.

ج - شعرهای گروه سوم

شعرهای این گروه، شعرهای زیبای این مجموعه هستند؛ شعرهایی که به مخاطب نوجوان، دیدگاه، اندیشه و لذت خواندن شعری زیبا را می‌دهند.

اگر به تنهایی، شعرهای این گروه را در نظر بگیریم، باید شاعر این مجموعه را شاعری اندیشه‌گرا نامید. این ردپای دانشمندان، در شعرهای قبلی این مجموعه نیز پدیدار بود، اما در گروه سوم - که بهترین آثار این مجموعه هستند - شاعر به کمک زبان ساده و ملموس و تصاویر نو، ایده‌های تازه خود را به مخاطب انتقال می‌دهد.

«شاید بتوان اندیشه را نوعی تفکر و تأمل پدیدارشناسانه نسبت به مجموعه هستی، تعریف کرد؛ تفکری که در آن «تأمل» صورت می‌گیرد و «قابلیت اعتنا» می‌یابد.»^{۲۰} شاعر، به خوبی به این نکته توجه دارد. او جهان‌بینی زیبایی را در قالب جملاتی ساده و صمیمی به مخاطب انتقال می‌دهد. وقتی این سطرها را می‌خوانی، صورت ساده جملات تو را با خود می‌برد و پس از پایان شعر، به یاد می‌آوری چه مفاهیم ژرفی را مرور کرده‌ای:

«خوشا به حال درختان / که سبز می‌پوشند / و در لطافت دنیای خویش / می‌کوشند.»^{۲۱}
در شعر «کارنامه خدا» شاعر می‌گوید: «چه قدر این کتاب خواندنی ست / چه قدر قصه‌های آن به یاد ماندنی ست / همیشه پشت سطرهای این کتاب / کسی نشسته است...»^{۲۲}

«... تمام آیه‌های این کتاب / نشانه شکوه اوست / همان که دشمن بزرگ دشمنی ست / همان، همیشه دوست.»^{۲۳}
در دو شعر یاد شده و چند اثر دیگر این مجموعه، از جمله شعر «مثل شهرهای پیر»، علاوه بر سادگی و صمیمیتی که در زبان شاعر می‌بینیم، نکته دیگری هم نهفته است و آن استفاده به‌جا و مناسب از فعل‌هایی است که شکلی جاری و جاودان به زبان شعر می‌دهند؛ فعل‌هایی که همه بیانگر یک زمان و یک لحظه مستمر در طول شعر هستند و این هماهنگی، جریان این شعر را پیوسته‌تر و جاری‌تر نشان می‌دهد. او در این آثار، از فعل‌هایی استفاده می‌کند که در هر لحظه می‌تواند بیانگر همان لحظه باشد، به نوعی «جاودانگی» یا استمرار جاودانه دست می‌یابد.^{۲۴} مخاطب در هر زمانی که این شعر را می‌خواند، می‌پندارد برای همان لحظه سروده شده است. این کاربرد، به شعر مفهومی ماندگار و پایان‌ناپذیر می‌بخشد.

– در شعر **مثل شهرهای پیر**: شاعر دردی کهنه را با نگاهی تازه مطرح می‌کند. در آثار کودک و نوجوان، شعرهای بسیاری در نقد مهاجرت به شهر، دل‌تنگی برای روستا و... داریم، اما در این شعر، شاعر برعکس تمام آن شاعران، در روستا مانده و نگران است پای شهر به روستا برسد! شاعر از دردی اجتماعی و جدی سخن می‌گوید. مردمی که خسته از شهر و زندگی ماشینی به روستاهای خود بازمی‌گردند یا برای فرار از زندگی شهری، به روستاها پناه می‌برند، سلامت و سادگی

روستاها را با توقع‌های نابه‌جا و بی‌سامان شهری خود، می‌آیند و از روستا چیزی معلق بین شهر و روستا- در واقع شهرهایی عقب‌مانده- می‌سازند:
«روستای کوچکم / بزرگ می‌شود / - مثل روزهای نوجوانی‌ام- / فکر این که روستای من / - مثل شهرهای پیر- / خالی از درخت و از پرند می‌شود / خاطرات روشن مرا / مثل شب / سیاه می‌کند / هر کسی که روستای کوچک مرا / رو به سوی شهرهای پیر می‌برد / بی‌شک اشتباه می‌کند.»^{۲۵}

«جست و جوی معنا و مضمون، بیشتر ناشی از نگرش و جهان‌بینی شاعر در توجه به «ارزش‌های زندگی» است. ارزش‌هایی که هنر، وسیله‌ای برای برجسته کردن و معرفی آن‌هاست؛ چرا که عادت‌های زندگی روزمره، به نوعی آن‌ها را در پرانتز قرار داده است و شاعر با نگاه تازه خود آن‌ها را از «حاشیه» به «متن» می‌راند و به آن‌ها حیثیت می‌بخشد.»^{۲۶}

«هدیه گل فروش محله»، «نان آخر» و «مبادا درختان بمیرند»، آثاری هستند که از ساده‌ترین نگاه به اتفاقات پیرامون ما شکل

گرفته‌اند. ساده‌ترین لذتی که می‌توان از آن‌ها برد، همین استفاده مناسب شاعر در قالب این فضاها و تصاویر است.

برای مثال، شاعر در «نان آخر» به نحوی زیبا و حساب شده، یک برش کوچک از زندگی را در قالب دیالوگ‌هایی که از زبان همان مردم- کوچ و بازار- گرفته است، ساده و صمیمی مطرح می‌کند. او حتی به زبان شخصیت‌هایی که برای گفت‌وگوها انتخاب کرده، کاملاً وفادار است:

نانوا داد زد: «نه مادر! نه نان بی‌نوبتی کسی نبرد»^{۲۷}

«هدیه گل فروش محله»
«نان آخر» و «مبادا درختان
بمیرند»، آثاری هستند که از
ساده‌ترین نگاه به اتفاقات پیرامون
ما شکل گرفته‌اند. ساده‌ترین لذتی
که می‌توان از آن‌ها برد،
همین استفاده مناسب شاعر
در قالب این فضاها و تصاویر است

به نظر نگارنده، او آگاهانه واژه «نوبت» را به همراه «ی» به کار برده است؛ چون این شیوه بیان عامیانه - خصوصاً کسانی که لهجه دارند - است. او چون می‌خواهد این برش از زندگی را برای مخاطب خود ملموس کند، دقیقاً مثل همان جملات و تعبیرها را به کار می‌برد:

«هر کسی کار دیگری دارد / نان هم از جای دیگری بخرد!»
 «پیرمردی یواشکی غُر زد / نان تان هم که خوب نیست زیاد!»
 شاطر، اما شنید و دعوا کرد / «نان بد برده بعد از این نمی‌آد.»^{۲۸}

«نان آخر» می‌تواند به گونه‌ای تصویر زندگی و دنیای هر روز ما باشد! زندگی‌ای که در این شعر از یک سفارش ساده مادر، در سفره نان هر روز خانه کلید می‌خورد، در کنش و واکنش‌های مشتریان نانوایی رنگ می‌گیرد. در این شعرها نیز گاه به مواردی زبانی و موسیقایی برمی‌خوریم؛ مثل تلفظ سخت «نانوا» که به ضرورت موسیقی اثر باید با مکث - نا نِ وَا (ná-nevá) خوانده شود. البته این موارد چندان نمی‌توانند مُخل زیبایی این آثار در ذهن مخاطب باشند.



شاعر مجموعه خود را با دو اثر زیبا به پایان می‌برد. «روبه‌روی شعر من» نقدی زیباست در قالب شعر، از زبان شاعر و به زبان شعر، برای مخاطبی که در ناخودآگاه خود به قضاوت درباره شعر او نشسته است:

«کودکی برای من نوشت: / شیشه‌های شعر تو / شکسته است - / باد می‌وزد میان خانه‌هاش / واژه‌های آن ز هم گسسته است» / گفت: / خانه‌های شعر تو / چه قدر کوچک است! / من بزرگ می‌شوم؛ ولی / شعرهای تو / مثل خانه عروسک است.»

«باران بهانه بود» مجموعه خوبی برای گروه سنی «د» است. البته به دلیل زبان ساده و تصاویر نسبتاً ملموس، گروه سنی «ج» - سال‌های آخر دبستان - هم می‌تواند با کتاب ارتباط برقرار کند. شاعر این مجموعه با مخاطبش دوست است. ضعف‌های کتاب را هم باید به حساب نسبی بودن تمام آثار ادبی گذاشت.

شکل و ارائه کتاب بدیع نیست. تصاویر دو رنگ، با مفهومی کاملاً انتزاعی - جز در مواردی انگشت‌شمار - غالباً با متن - شعر آن صفحه - بیگانه‌اند، اما چون مخاطب گروه سنی «د» است و متن برای این گروه سنی از اهمیت بیشتری برخوردار است، این ضعف خیلی خود را نشان نمی‌دهد. در این کتاب، تصاویر در حاشیه قرار دارند؛ مثل سایه‌هایی که می‌خواهند فقط پس‌زمینه متن را از سپیدی یک‌دست خارج کنند.

کتاب، جلد و کاغذ مرغوبی دارد، اما صحافی آن خوب نیست. با چند بار تورق، صفحات کتاب از هم جدا می‌شوند. بگذریم از این که این قطع (خستی کوچک!) برای هیچ کتابخانه‌ای استاندارد نیست. متأسفانه به نظر می‌رسد، این قطع - شاید به دلیل فانتزی بودن - کم‌کم جای قطع رقیعی را می‌گیرد!

این کتاب با شعر زیبای «باران بهانه بود» به پایان می‌رسد:

«باران / بهانه بود / که تو / زیر چتر من / تا انتهای کوچه بیایی / و دوستی / مثل گلی / شکوفه کند / بر

لبان مان.»

رونوشت:

- ۱ - مجموعه باران بهانه بود، چهارپاره «دست خالی»، صفحه ۴
- ۲ و ۳ - همان، چارپاره «چشم‌انتظار باغ»، صفحه ۶
- ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ - همان، «کلاغان آن باغ»، صفحه‌های ۸ تا ۱۱
- ۹ و ۱۰ و ۱۱ - همان، «چارپاره دنیای نوجوانی ما»، صفحه‌های ۱۲ و ۱۳
- ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ - همان، «چارپاره مثل آسمان»، صفحه‌های ۱۹ و ۲۰
- ۱۶ و ۱۷ - همان، «راه دیگر»، صفحه‌های ۲۶ و ۲۷
- ۱۸ و ۱۹ - همان، «مدرسه آسمان»، صفحه‌های ۲۸ و ۲۹
- ۲۰ - پروین سلاجقه، از این باغ شرقی، فصل هفدهم، صفحه ۴۰۲، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- ۲۱ - همان، «خوشا به حال درختان»، صفحه ۱۷
- ۲۲ و ۲۳ - همان، «کارنامه خدا»، صفحه‌های ۴۲ و ۴۳
- ۲۴ - پروین سلاجقه، همان «روایت»، صفحه ۴۴۰
- ۲۵ - همان، «مثل شهرهای پیر»، صفحه ۴۱۵
- ۲۶ - پروین سلاجقه، همان، صفحه ۴۱۵
- ۲۷ - شعر روبه روی شعر من، صفحه ۴۶
- ۲۸ - جواد محقق، باران بهانه بود، صفحه ۴۸